

تحلیلی بر فاجعه دانشکده دندانپزشکی قزوین !

11 خرداد 1405

وقتی اسلحه وارد اتاقِ عشق می‌شود ؛ دیگر نباید از پایانِ تلخِ داستان تعجب کرد.

تراژدی صبح دوشنبه دهم خرداد ماه در دانشکده دندانپزشکی قزوین ؛ جایی که یک دانشجوی سال آخر در آستانه رسیدن به اوج موفقیت تحصیلی به زندگی هم دوره‌ای خود و سپس خودش پایان داد نه فقط یک قتل که یک شکست ساختاری در حوزه‌ی فردی و اجتماعی ست.

این حادثه یک حقیقت تلخ را به رخ می‌کشد. بی پرده و بسیار شفاف. تخصص علمی و پیشرفت آکادمیک لزوماً به معنای بلوغ روانی و هوش عاطفی نیست.

ما با دو دانشجو روبرویم که در آستانه‌ی تبدیل شدن به پزشک بودند. افرادی که قرار بود در این جامعه شفا دهنده باشند ؛ اما در پیچ و خم یک رابطه عاطفی شکست خورده به ناگاه تبدیل به قربانی و جانی شدند.

این نشان می‌دهد که در نظام آموزشی ما مهار کردن خشم ؛ تاب آوری در برابر نه شنیدن و عبور سالم از فرو پاشی های عاطفی ؛ هم تراز با دروس تخصصی آموزش داده نمی‌شود. ریشه‌ی این فاجعه را باید در مفهوم غلط مالکیت جستجو کرد.

در فرهنگ سنتی که گاهی در میان نسل جوان نیز بازتولید می‌شود شکست های عاطفی یا متارکه یا پایان یک رابطه ؛ اغلب نه به عنوان یک حق فردی برای انتخاب مسیر متفاوت ؛ بلکه به عنوان یک خیانت یا تحقیر عمومی درک می‌شود. مرد جوانی که به جای گفتگو و منطق و استدلال ؛ اسلحه را انتخاب کرده احتمالاً در ذهن خود به این نتیجه رسیده که اگر او متعلق به من نباشد ؛ نباید متعلق به هیچ کس دیگری باشد.

این منطق وحشتناک ؛ همان خاکی ست که بذره‌های خشونت در آن جوانه می‌زنند. سوال اساسی‌تر که نباید مغفول بماند این است که سلاح جنگی در دست یک دانشجوی دندانپزشکی چه می‌کند. وقوع این جنایت در فضای دانشگاهی ؛ زنگ خطری برای امنیت نهادهای عمومی ست. وقتی خشونت کلامی و روانی در روابط در حال فرو پاشی با دسترسی به ابزار مرگ ترکیب می‌شود نتیجه چیزی جز فاجعه نیست. جامعه‌ای که اسلحه در آن به راحتی در دسترس باشد ؛ در واقع برای خشم های لحظه‌ای تراژدی‌های غیر قابل جبران تدارک دیده است.

این حادثه نه فقط برای دو خانواده که حالا داغدار عزیزانشان هستند بلکه برای جامعه‌ی نخبگانی ایران نیز یک داغ بزرگ است. دو مسیر شغلی که قرار بود به خدمت به مردم ختم شود ؛ در یک صبح دوشنبه برای همیشه مسدود شد. متارکه یا هر اسم دیگری که این رابطه را بر هم زده باشد ؛ بخشی از واقعیت روابط انسانی ست. بخشی که دردناک است اما کشنده نیست.

آنچه این درد را به مرگ تبدیل کرد ؛ فقدانِ آموزشِ خروجِ سالم از رابطه و ترویجِ فرهنگِ انتقام بود. این حادثه تنها یک خبر در بخش حوادث نیست ؛ یک فریاد است. فریادی برای بازنگری در نحوه آموزش مهارت‌های زندگی ؛ غربالگری‌های سلامت روان در محیط‌های حساس دانشگاهی و از همه مهم‌تر ؛ آموزشِ این نکته‌ی کلیدی که هر انسانی صاحبِ تن و روان خویش است و هیچ عشقی ؛ تاکید می‌کنم که هیچ عشقی مجوزِ سلبِ حیاتِ دیگری را ندارد.

جعفر بخشی بی نیاز